

شہادتِ من



حاجی سلطان محمد

دینار

این کتاب خلاصه خاطرات شخصیت به نام حاجی سلطان محمد که در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در دره لوگر در پنج میلی جنوبی شهر کابل به دنیا آمد .

او صاحب استعداد و توانائی فوقالعاده بود و به حیث — پروفیسر عربی در ایف سی کالج لاهور سالهای زیاد خدمت نمود . او در میان شاگردان و همکاران خود محبوبیت فراوان داشت . .

مشکل اساسی حاجی این بود که نمی توانست قسمی که لازم است خداوند را خوشنود سازد ازین خاطر برای نجات خود از گناهان و بخشش گناهان خود را هی جستجو میکرد - در صفحات آینده خوانندگان گرامی مطالعه خواهند فرمود که چه طور به وسیله ایمانش به عیسی مسیح آرامش و نشاط ابدی نصیب حاجی شد . .

این کتاب که به زبان اردو منتشر شده حالا به زبان دری افغانی نیز ترجمه و منتشر گردید . او زبان دری را با زبان پشتو دوست داشت و تا آخر حیات حس ملیت و وطن دوستی در او بود - مثلیکه یک ضرب المثل افغانی است . .

(هر چاته خپل وطن کشمیر دی) - برای هر کس وطنش
کشمیر است . .

خوانندگان گرامی خواهش نویسنده کتاب از شما این است
که در وقت مطالعه آن خواستهای روحانی خداوند را مدنظر
گرفته بدانید که چه طور برآورده میشوند - برای او وعده -
عیسی مسیح که در انجیل شریف آمده است به حقیقت پیوست .
"خوشا بحال گرسنه گان و تشنه گان عدالت زیرا که آنها سیر
خواهند گردید" . . او تشنه بخشش خداوند بود و سیر گردید مثل
کسیکه در یک روز گرم تابستان از یک چشمه خروشان آب سرد
و گوارای را از دره لوگر یعنی ذاتگه او بنوشد . . .

" با تقدیم حرمت "

شهادت من

سوابق زندگی و مطالعات

کشور اصلی من افغانستان است - پدر مرحوم ساکن مرکز لوگر بود که تقریباً پنجاه میل به طرف جنوب کابل وقوع دارد .

پدر من پدیده پهلوان - رتبه کندک مشری را بالقب بهادر خان در اردو افغان داشت - او در تمام کشور به نام کندک مشر بهادر خان شناخته میشد . پدر من دو خانم داشت خانم اولی از خویشاوندان قریب خودش بود . آن خانم برایش سه دختر آورد ولی بچه نیاورد لهذا برای اینکه خانواده از بین نرود - او دختر سید محمد آغا که یکی از خانواده های نجیب و مشهور افغانستان بود عروسی کرد - که برادر کوچکم تاج محمد خان و من ثمره این عروسی بودیم - من در سال ۱۸۸۱ - میلادی متولد شده بودم .

بعد از سپری شدن مدت کوتاهی از رسیدن امیر عبدالرحمان خان از رومیه و نشستن او به تخت کابل شش نفر شخصیت مشهور مملکت را گرفتار و آنها را به گوشه های نامعلوم اعزام کردند . و بالاخره اعدام شدند - در بین شش نفر یکی آن پدر

من بود - بعداً به صعوبت دوم گرفتار شدم نظر به دلایل سیاسی دو ماما هایم گرفتار شدند و به زندان دولتی کابل بندی گردیدند و بالاخره به هندوستان فراری شدند - بعد از مدت کمی مامای سومی من بامادرش و خادمین شان به اجازه امیر به هندوستان آمدند - در حالیکه متباق خویشاوندان من در کابل ماندند .

بمجرد رسیدن به هندوستان در حسن ابدال مسکن گزین شدند - نظر به مشکلات سیاسی تمام خانواده کابل را ترک کردند و به حسن ابدال آمدم -

بعد از چند ماه مادر من درگذشت بالاخره به اثر آشتی شدن امیر عبدالرحمن خان و خانواده ما تمام اقارب خانواده من بدون سه مامایم و خودم به ملاک اصلی خود مراجعت کردند . بعداً من به دهلی رفتم و در مدرسه فتح پوری داخل شدم تا تعلیمات عربی خود را تکمیل نمایم - در آن وقت مولوی کلان مدرسه مولانا عبدالجلیل یک پشتون خالص از خلع نوشیره و مولوی دوم فتح محمد خان قندهاری بود .

به اثر توجه مخصوص این آقایون تعلیمات خود را در رشته منطبق تکمیل کردم و به موضوعات عنعنوی و تبلیغات رجوع کردم - در طول روز با همصنفان خود درس میخواندم و درشب ها از عبدالجلیل درس خصوصی فرا میگیرتم - و بدین لحاظ به اثر لطف خداوند من در این مضامین کاملاً فایز شدم . .

مواجهه شدن نخستین با عیسویان

يك روز وقتی كه بارفغان خود از گردش كه به چاندنی چوك نموده بودم برمیگشتم دیدیم كه يك گروه انبوه مردم در يك فاصله نزدیک مدرسه ما با هم جمع گردیده اند . حینكه به نزدیکی این پیش منظر رسیدیم متوجه شدیم كه يك مباحثه درباره - تثلیث یعنی اتحاد سه گانه در بین يك نفر عیسوی و يك نفر از طلاب مدرسه ما جاری بود . نفر اولین فلسفه خود را توسط آیه ذیل قرآن کریم پشتیبانی میکرد .

وَخَنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾ ق.ه

جزء ۲۶ (قرآن - ۱۶/۵۰)

ترجمه - "و ما نزدیک تریم به آدمی از رگ جان"

او میگفت كه در این آیه "خنن" (ما) جمع شخص اول بكار برده هرگاه یگانگی - خدائی قطعی میبود باید كلمه "انا" (من) كه مفرد شخص اول را نشان میدهد استعمال میشد - چون طلايکه جواب میداد مطابق به سوال نبود لهذا مرا وادار میساخت كه جواب مباحثه آن مبلغ را بدهم به این ترتیب قدم پیشتر گذاشته وگفتم كه

ضمیر جمع شخص اول به نسبت مورد استفاده قرار گرفته که در اصطلاح عربی احترام را نشان بدهد نه حالت جمع اول شخص را. این مرتبه اول بود که من موقع یافتن با یک نفر عیسوی داخل مباحثه شوم - از همان روز در وجودم اشتیاق غیر قابل بیان پیدا گردید تا با عیسویان مباحثه کنم چنان اشتیاقیکه از غیرت عمیق و علاقمندی به چیزهای مقدس سرچشمه گرفته بود. بالنتیجه تا اندازه که از توان من بر میآمد - به جمع‌آوری کتابهای که عیسائیت را تکذیب میکرد بنا کردم من بسیار کتابها را بدقت مطالعه نمودم و در روزهای تعیین شده شروع به رفتن به فونتن (جاییکه حوض بود) کردم و با مبلغین عیسوی به مباحثات پرداختم.

یک روز کشیش انگلیسی که معمولاً همراه مبلغین می‌آمد بک کارت ملاقات را بمن داد و مرا به خانه خود دعوت کرد. او لطف کرد تا رفیقان خویش را نیز با خود بیاورم - مطابق به آن به‌مراه دو یا سه نفر رفیقان به خانه ایشان رفتم - کشیش بسیار دوستانه و مؤدب بود حینیکه ماچای می‌خوردیم مابده مباحثه دلچسپی بر موضوعات دینی شروع کردیم - رویش را بطرف من دور داد و گفت آیا تورات را می‌خوانید؟ گفتم چرا من تورات را بخوانم؟ کیست که این کتاب تغییر یافته را که هر سال انرا تبدیل میکنند بخواند - در جواب من یک نگاه دلسوزانه در روی کشیش ظاهر شد و به یک تبسم خفیف گفت آیا تو تصور میکنی که ما همه عیسویان متقلب هستیم؟ آیا فکر میکنی که

اینقدر کمتر از خدا می ترسیم که با تغییر دادن کتاب مقدس دنیا را بازی بدهیم؟ وقتی مسلمانان میگویند که عیسویان که متن تورات و انجیل را تبدیل مینمایند اینها اظهار عقیده میکنند که تمام عیسویان متقلب هستند و اینها مردم را بازی میدهند این يك ادعای بی پایه است .

عیسویان بر کتاب مقدس بحیث گفته خدا ایمان دارند مثلیکه مسلمانان قرآن کریم را میدانند لهذا اگر یک نفر مسلم متن قرآن را تغییر داده نمی تواند چطور يك عیسوی میتواند متن کتاب خدای دانای کل کتاب مقدس را تبدیل نماید هرگاه کدام مسلمان مضر چنان احمقی کند که متن کدام آیت قرآن را تغییر دهد آیا تمام مسلمانان او را خارج از حدود اسلام نخواهد شناخت و تمام حقایق را راجع به او به نشر نخواهد رساند . به عین ترتیب اگر یک نفر عیسوی مضر متن کدام آیت کتاب مقدس را تغییر دهد آیا تمام عیسویان حقیقی دیگر او را خارج از حدود دین شان نخواهد شناخت و راجع به نامبرده حقایق را نشر نخواهد کرد؟ البته که ایشان خواهند کرد . از این شما دیده میتوانید که مشاجره مسلمانان که متن گفته خدا تغییر یافته است بالکل بی اساس و بیهوده است . من یقین دارم که این مجادله توسط مسلمانانی صورت میگردد که عموماً آنها از کتاب مقدس و از نلسفه عیسائیت بی خبر هستند .

بعد از آن کشیش مذکور برایم دو کتاب مقدس را داد که یکی آن به فارسی و دیگری آن به عربی بود . مرا توصیه کرد

که این را بخوانم - ما از او تشکر کردیم و جدا شدیم - به هدفیکه
آن کشیش مرا کتاب مقدس را داده بود هیچ توجه نداشتم -
هدف من از خواندن کتاب مقدس این بود که عیب های انرا
دریافت کرده - و از آن راست بودن اسلام را ثابت و مباحثات
عیسویان را خاموش بسازم . من کتاب مقدس را از شروع تا آخر
نخواندم لکن عباراتی را که مشاجره کنندگان اسلامی در نوشته
های خود از آن اقتباس کرده بودن میخواندم - خلاصه تا
وقتیکه در دهلی بودم این را وظیفه خود ساختم تا به عیسویان
مباحثه را ادامه بدهم . .

مطالعات بیشتر

در این وقت با خود فیصله کردم به بمبی بروم - از خوش تسمعی در آنجا من با مولوی هدایت الله که در آن منطقه از نگاه اینکه آدم با صلاحیت و علمیت بزرگ داشت بسیار احترام می شد ملاقات کردم . خانه او در کابل با خانواده من بلدیت خوب داشت بمجردیکه در بمبی یک دیگر را شناخیتیم به خوشی وعده داد که بمن تدریس کند او تصور میکرد که کورسهای عادی را من تقریباً اکیال نموده ام و بمن مشوره داد که بمطالعات ادبیات بیشتر متوجه گردم .

همچنان او بمن اجازه داد تا از کتابخانه باشکوه اش استفاده نمایم - لهذا من این درسها را تحت رهنمای او شروع کردم . چون مولوی مذکور وقت بیشتر زندگی اش را در قسطنطنیه - مصر - و عربستان گذرانیده بود در مضمون مذکور تخصص داشت . درحقیقت چون او مرا در فارسی که زبان مادری هر دویمما بود تدریس میکرد کار مرا آسانتر میساخت . در این وقت یک عالم دیگر که در منطق و فلسفه متخصص بود از مصر آمد و بحیث پروفیسر در مدرسه ذکر یا تعیین گردید - این مولوی -

عبدالاحمد بود که او نیز به منطقه جلال آباد افغانستان تعاقب داشت -

وقتیکه من از شهرت او با خبر شدم به مدرسه ذکر یا شامل شدم و به مطالعه کتاب های نهائی منطق و فلسفه شروع کردم مولوی مذکور مرا مانند فرزندش دانسته و اطاق پهلویش را بمن داد تا هر وقتیکه به کمک ضرورت داشته باشم به اطاقش رفته بتوانم .

مشاجره های بیشتر با عیسویان

یک روز در حین و گشت که‌ذار با بعض از طلاب مکتب ما به دهبوی طلب وارد شدیم . در آنجا چند نفر مبلغین عیسوی را دیدیم که بمردم سخن میزند . فوراً کینه دیرینه من به تحریک آمده و تجارب سابقه من در دهلی با یادام آمد . من بطرف مبلغین پیش میرفتم که یکنفر از طلاب مرا باز داشت و گفت که مولوی صاحب از این مردم بگذر این ضیاع وقت است که با ایشان مباحثه کنید . این بیچاره ها نه به طرز مفاهمه میدانند و نه به طریق مباحثه بلدیت دارند به اینها معاش داده شده وظایف محوله ایشانرا اکمال کنند لهذا قطعاً هیچ فایده ندارد که با ایشان مباحثه کنید .

من در جواب گفتم که من درباره این مردم میدانم . اینها ممکن است که هنر و اصول مباحثه را ندانند اما میدانند که چطور مردم را گمراه بسازند . این وظیفه هر مسلمان حقیقی است که برادران مسلمان را از ورطه بی فکری در مقابل توطئه و فریب این ها نجات دهد من قدم فراتر گذاشتم و در مقابل چیزهای که آنها گفته بودند اعتراضات کردم . آنها در مقابل اعتراضات من شدت به اعتراضات پرداختند . بالاخره مباحثه نظر به عدم وقت

انجیل را مطالعه میکردم . اواز من پُرسان کرد چه مطالعه میکردی -
جواب دادم که انجیل بود . او به قهه‌ر گفت که من میترسم که شما
عیسوی شوید من بجوابش خیلی عصبانی شده بودم گرچه نمی
خواستم که بی احترامی کنم لاکن خود داری کرده نتوانسته
گفتم که چرا من باید عیسوی شوم - آیا خواندن انجیل آدم را
عیسوی ساخته میتواند -

من برای این مطالعه میکنم تا ریشه و شاخه عیسائیت را از
بین بهرم نه اینکه خودم عیسوی شوم . شما باید در این مورد
تشویق کنید به عوض آنکه عیب را در من بیابید . او جواب داد
که من این را بخاطر گفتم که هر کس انجیل را مطالعه کند عیسوی
میشود - آیا نشنیدید که یک شاعر گفته است هر کسیکه انجیل را
بخواند دل ایمانداران را از اسلام میگرداند - من بجوابش گفتم که
این معلومات درست نیست - بعد از دادن مشوره های بیشتر مولوی
به اطاقش رفت -

ممنوع به اربستان و بازگشت

این مشاجره دلچسپ و دینی سالها طول کشید که دوماً در من عزم حج به مکه پیدا شد. فوراً من تسهیلات ضروری را سربراه کرده و بر کشتی شاه نور سوار شدم. اول به جدّه و بعداً به مکه رفتم. از مکه با مرحوم مولوی حسام الدین مؤلف کشف الحقایق مکاتبه داشتم. در روز حج من لباس زوار را پوشیدم و بطرف عرفات در حرکت شدم. در آن روز من یک منظره شگفت آور را دیدم. مردم غریب و دولتمند قد بلند و قد کوتاه همه جامه سفید را در تن داشتند. طوری معلوم میشد که تمام مردگان با کفن از قبرهای شان خارج شده تا حساب و کتاب شانرا تصفیه کنند. این منظره به چشمانم آب دیده آورد لکن در بهان حال این فکر بدماغم خطور کرد که اگر اسلام دین صحیح نباشد حالت من در روز رستاخیز چه خواهد بود. و بعداً در آنجا بخدای خود دعا کردم که "ای خدایا مرا دین صحیح و راه درست را نشان بده. اگر دین اسلام راست باشد مرا به آن قایم نگاه کن و مرا فیض بده تا دشمنان اسلام را خاموش کنم. اگر عیسائیت دین راست باشد پس حقیقتش را بمن ظاهر بساز. آمین."

پس از یک اقامت کوتاهی در مدینه به بمبی برگشتم در
اثنای غیابت من جماعت ندوتالمتکلمین منحل گردیده بود - بمجرد
رسیدنم یک جماعت دیگر را بعوضش تاسیس کردم . شخص خودم
رئیس جماعت و عبدالروف منشی جماعت انتخاب شدیم - در خانه
منشی که قریب گرانت رود بود جماعت ما مجالسش را دایر
میساخت - یکی از قواعد ما این بود که هفته یک مراتب، یک
نفر غیر مسلمان را دعوت کرده تا به جماعت ما بیایند بدهد -
و در مقابل یک نفر از اعضای ما بجواب مباحثه بهان سه مان خواهد
پرداخت - منشی منصور مسیح مرتباً بجماعت ما آمده و برای ما
بجیث نماینده عیسویان حرف میزدند -

یک موضوع حیاتی

یک روز منشی منصور مسیح بما خطابہ بسیار قانع کننده داد کہ در اسلام رستگاری نیست - اعضای جماعت از من خواستند کہ بجوابش پردازم - تا جائیکہ لیاقتم اجازه میداد کوشش میکردم کہ ثابت سازم کہ در اسلام رستگاری مکمل و یقینی موجود است - حاخارین خطابہ مرا تمجید کردند - لاکن بسیار خوب میدانستم کہ دلیلی من اندرون و وجودم بمن قناعت نمی داد - در حقیقت اثنائیکہ حرف میزد من مجبور شدم کہ بہ ضعفی وضع خود اعتراف کنم - گر چه من نظر بہ رقیب خود غالمغال زیاد میکردم لیکن صدای او مثل رعد در روحم بایک قدرت غیر قابل بیان تاثیر میکرد -

تقریباً ساعت یازده بجه شب بود کہ این مباحثہ خاتمہ یافت - من بخانہ خود باز گشته و نشستم تا بہ گفته منشی منصور مسیح بہ دقت گوش بدهم - ہر چه کہ فکر کردم بہا بقدر بمن واضح تر گردید کہ رستگاری بمنزلہ نفس حیاتی دین است و این یک تہداب ضروری است - بدون آن یک دین - دین نیست
علاوتاً تصور کردم کہ تمام مردم موافق استند کہ بشر چنانچہ از نامش ظاہر میگردد یک بستہ از فراموشی عدم اطاعت و

گناهان است - زندگی اش بیچ وقت پاک و خالص نمی ماند تا بصورت قطعی از لکه عصیان آزاد نه شود - عصیان طبیعت دوسی انسان گشته است این گفته درست است که - میگویند بشر . . به شر است . سوال در اینجا است که چگونه یک شخص میتواند از حساب و کتاب مجازات گریز کند - چگونه یک نفر نجات یافته میتواند - آیا اسلام در این باره چه میگوید - پیام عیسائیت چیست - این وظیفه من است که این موضوع مهم را بدون تعصب تخصص کنم -

اگر من رستگاری را در اسلام طور یقین پیدا کنم دیگر من از خدا شکرگذاری خواهم کرد - چشمانم چقدر روشن خواهد شد و قلبم چقدر خوش و مسرور. در غیر آن من باید دینی را دریابم که بطور قناعت بخش پلان رستگاری را نشان بدهد. وقتی که من به این فیصله رسیدم به زانو در آمده و در پیشگاهی خدا دعا کردم زار زار گریستم عهد بستم که بعد از این کتاب مقدس را طوری که پیش میخواندم نمی خوانم - من او را طوری خواهد خواندم که من گنجهکار بد بخت ممکن راه رستگاری را دران دریابم -

جستجوی من برای رستگاری

به بهان اساس من طرز روش خود را از آنروز به بعد تغییر دادم و بجهت یک نفر جستجو کننده را ستین در پی حقیقت شروع بمطالعه و مقایسه کتاب مقدس با قرآن کردم - برای خاطر جمعی بیشتر خود یک کتاب اوستا را از یک رفیق پارسی (زردشتی) به قرض گرفتم و یک کاپی کتاب ساتیارت پرکاش (کتاب مقدس بهنود) را خریدم بعد از آن من شروع به مقایسه همه این کتابها کردم -

پس از مطالعه دقیق اوستا و صحبت با علمای پارسی من اضافتر راجع به موضوع رستگاری افسرده خاطر شدم زیرا در این دین راجع به رستگاری کدام قاعده درج نشده است - پس از آن به مطالعه کتاب ساتیات پرگاش که توسط سوامی دایانند ساراواستی نوشته شده است و از جمله نوشته معتبر در باره تعالیم آریا سماج شناخته میشود مطالعه کردم - به این منظور خواندم که شاید چیز را که من جستجو میکنم بیابم - ولی در مقابل من تعالیم را دریافتم که سویم را بسرم استاده کرد - من از آن آموختم که خدا گنابان را آسرزیده نمی تواند - متعجب شده بودم و نتیجه گرفتم که به فکر بدست آوردن رستگاری

به آریا سماج پیوستن مطلقاً بی فایده است - مطابق به آریا سماج که خدا گناہان یک آدم را قبل و بعد از پیوستن به آریا سماج آرزیده نمی تواند به این لحاظ گریز از مجازات غیر ممکن است -

بر علاوه دریافتم که آریا سماج رستگاری را ابدی نمیداند . بمن روشن شد که بهمراه آریا سماج رستگاری نیست و احیاناً از یک طرف و یا از طرف دیگر رستگاری حاصل گردد ابدی نخواهد بود . بالنتیجه چون رستگاری بمشکل موقتی است لهذا آیا یک نفر از اینکه از سعادت بیشتر که در کدام وقتی دیگر برایش میسر نخواهد شد بطور متبادی خوف ندارد ؟ وقتیکه که من به این نقطه رسیدم و دیدم که دران برای گنہگاری مانند من هیچ رستگاری نیست از مطالعه سائیرات پراگاش صرف نظر کردم - بوظیفه منگین که به آن مواجه بودم آزمایش قرآن و احادیث خیلی صحیح بود - قبل از شروع تحقیقات درباره تعالیم و رستگاری در اینها دستان خویش را بخدای خود بغرض دعا بالا بودم "ای خدا تو میدانی که من مسلمان هستم و مسلمان تولد شده ام و نسل بلانسل اجداد من دراین دین متولد شده و مرده اند در . این دین من نیز تعلیمات خود را حاصل و گلان شده ام . لهذا حالا تمام موانع راه که مانع کشف راهی درست تو می شود از رخم بردار و مرا راهی رستگاریت را نشان بده طوریکه ازاین دینای فانی سفر کنم و من تو را از خود ناراضی نساخته باشم."

چیزیکه از مطالعه قرآن یافتم بهان بود که بیشتر میدانستم که میسر شدن رستگاری متعلق به اعمال خوب میباشد . من آیات

زیاد یافتیم که این تعالیم را اظهار میداشت لکن من این دو آیات را یادداشت میکنم . . .

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ
 جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ زُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾
 وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا
 أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ
 النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٢٠﴾ السجدة ۳۲

جزء ۲۱ - قران ۳۲ . ۱۹۰ - ۲۰

ترجمه - "پس آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای شائسته پس ایشانراست بهشت باغهای بود و باش - بنحیثیت سهانی بسبب کاربائیکه میکردند و اما آنانکه فسق کردند پس جای ایشان دوزخ است هر وقتیکه خواهند . که بیرون آیند از آن باز گردانیده شوند در آن وقت گفته شود بایشان بچشید عذاب آتش آن عذابی که آنرا دروغ مینداشتید" . . .

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٤٠﴾ وَمَنْ
 يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٤١﴾ الزلزال ۹۹

ترجمه - "پس کسیکه کرده باشد بقدر یک ذره نیکی بیند آن

را و کسیکه کرده باشد بقدر یک ذره بدی بیند آنرا - " جزء ۳ .
قرآن ۹۹ - ۷ - ۸ -

در نظر اول این آیات مقبول و تسلیت بخش میباشند ولی در
دماغ آنها سوال را بمیان آورد که " آیا امکان دارد که تنها اعمال
نیک کنیم و بدی از ما سر نزند - آیا انسان چنین قدرت را بدست
دارد ؟ " و تئیکه من محتاطانه به آن فکر کردم و در عین زمان
اختیارات و جزئیاتیکه در پیش انسان است سنجیدم بمن روشن
گردید که هیچ امکان ندارد که انسان بدون گناه بماند و نه قدرت
آنرا دارد که دائم اعمال نیک کند و محظ اعمال نیک -

فیلسوف های اخلاق عرب ادعا میکنند که در نهاد انسان
چهارم قسم اختیارات موجود است که باعث بمیان آمدن تمام
اعمالش میشود - ازین جمله سه اختیارات مقتدر بر علیه علایق
روحی فعالیت میکند - تنها یک اختیار ملکی است که انسان را
بطرف خدا جذب میکند و یا کمک میکند که او امر خدا را بجا
آرد . اما تاثیرات آن از نظر انسان پوشیده است - از طرف دیگر
قدرت مشترک سه اختیارات دیگر است که حقیقتاً تاثیرات آنها بر
انسان چنان اند که او را دفعتاً خوشحال ساخته و بر میانگیزد -
چون دماغ انسان تنها سطح ظاهری را می بیند متوجه حال حاضر
است لهذا توجه بیشتر به چیز های دنیائی مبذول میدارد و درباره
چیز های مربوط به روح و خدا غیر محتاط میباشد - مسلمان برجسته
موضوع را چنان بیان میدارد -

”من در چهار چیز گیر میباشم که تسلط شان باعث بدبختی و رنج بر من گردیده است - این چهار چیز عبارت اند از شیطان دنیا - شهوت و حرص - چطور میتوانم که من از آن ها آزادی پیدا کنم در حالیکه همه ایشان دشمنان من اند. خواهشات بد مرا تطمیع ساخته و در ورطه سیاه نفس پرستی عیاشی می اندازد“

سه اختیارات بر اختیارات ملکی غلبه حاصل کرد و آدم چیز را کرد که خدا او را منع کرده بود. نتیجه آن بطور واضح توسط اولادپایش به ارثیت تا حال برده شده است. مطابق به احادیث -

”از ابو حریره روایت میکنند که پیغمبر خدا گفت - وقتیکه خدا آدم را بوجود آورد او به پشتش زد و از پشت او تمام آدمهای که از او تا امروز یا تا روز قیامت نسل به نسل متولد میشود افتید - و در پیشروی چشمان هر یک از آنها خدا یک شعله از روشنی را نهاد. پس از آن خدا آنها را در نزد آدم آورد - گفت خدای من اینها کیستند - خدا جواب داد که اینها اولاد بای تست - آدم در بین آنها یک انسان را دیده که شعله روشنی چشمان او را متعجب ساخت - آدم گفت ای خدای من این کیست ؟ خدا جواب داد که این داود است - پس آدم گفت ای خدای من چقدر طول عمر او را تعیین کرده ئی ؟ خدا جواب داد که شصت سال . آدم گفت که خدای من از عمر من برایش

چهل سال اضافه کنید - پیغمبر خدا گفت - و قتیکه عمر آدم بدون
 چهل سال که به داود داده بود به اکهال رسید سلائیکه مرک
 برایش رسید - آدم گفت آیا چهل سال دیگر از زندگی من نمانده
 است - او در جوابش گفت آیا آنرا به پسر ت داود ندادی ؟ بعد
 آدم آنرا انکار کرد و اولادهای او انکار کردند - آدم
 فراموش کرد و از آن درخت خورد و اولادهای او هم فراموش
 کردند و آدم گناه کرد و اولادهای او نیز گناه کردند (ترمیدهی) -
 از این حدیث واضح میگردد که تمام نیره های آدم بطور
 یقینی گناهگارانند - زیرا گناه آدم در وجود تمام آنها داخل شده است
 به همین ترتیب تمام بزرگان مشهور و رهنمای دینی به گناهانشان
 اعتراف کردند - لهذا آدم پیغمبر اول و یبوی حوا گفته اند -

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا سَكَنَةً وَإِن لَّكُ
 تَغْفِرُنَا وَتَرْحَمُنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾ الاعراف،

ترجمه - " گفتند ای پروردگارا ما ستم کردیم بر نفسهای
 خود و اگر نیا سرزی ما را و مهربانی نکنی بر ما - البته میباشیم
 از زیان کاران - " جزء - ۸۰ - قران - ۷ : ۲۳ -
 همچنان پیغمبر ابراهیم گفت -

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ
 يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾ ابراهیم ۱۳

ترجمه - ” ای پروردگارا ما پیامرز مرا و مادر و پدر مرا
 و مسلمانان را روزیکه قائم شود حساب -“ قرآن - ۱۴ : ۴۱
 پیغمبر اسلام برای خود این دعا را میکرد - ای خدای من
 نارسابائی مرا با آب برف بشوی ، از (بخاری) -
 ابوبکر خلیفه اول پیغمبر اسلام در شعر مشهور خود گفته
 است -

” ای خدا چطور مرا نجات خواهی داد که هیچ خوبی در من
 نیست - در نارسابائیها غوطه ور میباشم لیکن میخواهم که مرا در
 خوبی دریایی -“
 بر علاوه تمام این شواهد خود قرآن تمام مردم را گناهگار
 میداند -

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾ وَإِنَّهُ عَلَا
 ذُلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٤﴾ الغدیت ۱۰۰

ترجمه - ” هرآینه آدمی برب خود ناسپاس است - و هر آینه
 آدمی برین ناسپاسی بیننده است“ - جزء ۳۰ - قرآن ۱۰۰ - ۶ ، ۷ -
 مربوط به همین موضوع افکار ذیل بمقابلم استاده شد . عیسی
 پیغمبر نیز یک انسان بود . قرآن گناه دیگر پیغمبران را تذکار
 داد . لاکن چرا قرآن هیچ گناه عیسی را ذکر نه کرده است -
 لهذا به انجیل مراجعه کردم - درآن آیات ذیل را یافتم . . .

” کیست از شما که مرا بگناه ملزم سازد - “ (یوحنا ۷ - ۴۶)

” زیرا او را که گناه شناخت در راه ما گناه ساخت تا ما
در وی عالت خدا شویم - “ (قرنتیان - ۵ - ۲۱)

” زیرا رئیس گنه نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود
بلکه آزموده شده در هر چیز بمثال ما بدون گناه . “
(رساله به عبرانیان - ۴ - ۱۰)

” که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد - “

(پطرس - ۲ - ۲۲)

” و میدانید که او ظاهر شد تا گناهانرا بردارد و در وی هیچ
گناه نیست - (یوحنا ۳ - ۵) . .

لهدا شواهد مستحکم ثابت میساخت که به استثنای عیسی
پیغمبر دیگر تمام نوع بشر گناهگار هستند . تحت این شرایط من کی
بودم ادعا کنم که من میتوانم رستگاری را از طریق اعمال نیک بدست
آرم در حالیکه اکثر بزرگان دینی و فیلسوف ها و اولیاء در پیش
برد این راه غیر ممکنه ناکام مانده بودند -

دو باره به قران مراجعه کردم تا تعالیم آنرا در قسمت
رستگاری از طریق اعمال امتحان کنم . من روایت را از آن اقتباس
میکم که روشن میسازد که هیچ نوع بشر بدون در نظر داشت
مقامش از تباہی گریز کرده نمیتواند -

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا
مَقْضِيًّا ﴿٤١﴾ ثُمَّ نَبِّئِ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُوا الظَّالِمِينَ
فِيهَا جَنَّتًا ﴿٤٢﴾ مريمه ١٩

ترجمه - " و نیست از شما هیچکس مگر رسنده به آن هست
این وعده بر پروردگار تو لازم مقرر است . باز رستگاری میدهیم
آنان را که میترسیدند و میگذاریم ظالمان را در آن بزانو در افتاده -
جزء ١٦ (قران ١٩-٧١ ، ٧٢)

هیچ کس نمی داند فقط خودم می دانم که به چه خوف و ترس
و ناامیدی این کلمات را می خواندم . من یک آدم مریض روحی -
طور قران را می خواندم که یک نفر از یک طبیب مشوره
میگیرد تا راه درمانی دریا بم . اما در عوض اینکه برای علاج
چاره جوئی کند بمن میگفت که بریک از شا بطرف تباہی
خواهید رفت زیرا که این وظیفه قطعی خدای شا است -

لیکن محبت طبعی من و مربوطیت من به عقیده اسلامی مرا
از گرفتن تصمیم شخصی من که بطور عجله صورت گیرد مانعت
میکرد - من تصور کردم که بر من لازم است تا از یک تفسیر
در قسمت این آیت از احادیث شریف بدست آرم تا برای خود
معلوم سازم که پیغمبر اسلام راجع به این موضوع چه میگوید -
بعد از یک تحقیقات طویل حدیث ذیل را در مشکات یافتم -

”این مسعود روایت میکند که پیغمبر اسلام گفت تمام مردم حتماً در دوزخ داخل می شوند بعداً اینها نظربه اعمالشان از آن خارج میشوند. بر آمدن شان مثل روشنی رعد خواهد بود بعداً دسته دیگر شان به شکل باد تند پس از آن دسته دیگر شان مانند یک اسپ سریع بعداً مانند سوار کار تیز - بعداً مانند یک آدمیکه خیزان خیزان حرکت میکند و بالاخره دیگر شان مانند یک آدمیکه قدم میزند از دوزخ بر می آیند“ (تیز سیده‌ی و سیداریمی) -

حالا معنی آیت پیشتر بمن روشن گردیده بود - این امر حتمی است که هر شخص نظر به اعمالش از دوزخ خارج میشود - گر چه معنی قرآن روشن و توسط حدیث پیغمبر اسلام تقویه گردیده بود و من تصحیح گرفتم که تحقیقات خود را در این نقطه به پایان برسانم. لیکن هنوز هم میخواستم تفسیر آنرا در خود قرآن دریافت کنم. نظر به آن بعد از یک تفحص طولانی من به این آیت رسیدم -

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ
وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾ هُود ۱۱

ترجمه - ”و اگر خواستی پروردگار تو البته گردانیدی

مردمانرا یک ملت بیک راه و همیشه باشند اختلاف کنندگان
مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو - و برای این آفریده ایشانرا
و تمام ثابت شد سخن پروردگار تو که البته پر کم دوزخ را از
جن و مردمان همه آنها -

من از خواندن این آیت چنان ضربه دیده بودم که آهسته
قرآن را بستم و در افکار پریشان غرق گردیدم - حتی در حالت
خواب هیچ راحت نیافتم - زیرا افکار بیداریم در حوزه خوابهایم
ثرایت کرد - و آنرا بر من دشوار میساخت بدون گفتگو که
برایم خیلی مشکل تمام میشد تا عقیده پدرهای خود را ترک گویم .
من بیشتر رضایت داشتم که بعوض زندگی خود را ترک گویم برای
چند وقت کوشیدم طریقی دریابم که این مسئله را فراموش
کنم و یا از آن گریز نمایم تا که دین اسلام را نگذارم به این عزم .
به تفحصات خود در روایات شروع کردم - این کار آسان به نظر
نمی خورد زیرا روایات شش جلد ضخیم را احتوا کرده است . علاوه
بر آن خیلی کار مشکل بود که قواعد علم را به بر روایت تطبیق
کرد - باوجود این همه مشکلات من کار خود را به کمک خدا
شروع کردم -

قرار روایات سه طریق رستگاری موجود است - اول در بین
اعمال و رستگاری هیچ رابطه موجود نیست . یک گنهگار بزرگ که
تمام عمرش را در راه شکستاندن قوانین خدا گشتاننده است امکان
دارد که به جنت داخل شود - آدم بسیار خوب که تمام عمرش

را در اعمال نیک گذشته‌اند است اسکان دارد به دوزخ برود -
روایات ذیل برای خود سخن میزند -

”حضرت انس روایت میکند که پیغمبر اسلام سوار بود و توسط معاد تعقیب میشد که پیغمبر اسلام سه بار تکرار کرد که هر که به راستی ایمان آورد و تکرار کند که خدا یک است و محمد پیغمبر او است هیچگاه به آتش دوزخ نخواهد سوخت - معاد گفت ای پیغمبر خدا این خبر را منتشر سازم - پیغمبر جواب داد در آن حالت بغیر از این ایشان به هیچ چیز عقیده نخواهند داشت“ (مشکات) -

درباره این موضوع یک روایت دیگر است که از ابو دهر نقل شده است که کلمات این رستگاری را از طریق اعمال بی معنی نشان میدهد زیرا که حتی زناکار و دزد نیز میتواند محظوب تکرار کردن کلمات عقاید اسلامی رستگار شوند - و احادیث طور ذیل پیش میرود -

”از ابو دهر روایت میشود که او گفته است من به نزد پیغمبر آمدم و او جامه سفید برتن داشت و در خواب بود - بعداً وقتی که از خواب بیدار شد دوباره به پیش او آمدم - پس از آن او گفت هر خدمتگار خدا که بگوید که هیچ خدا نیست بدون الله و بعداً بمیرد به اعتبار آن به جنت داخل میشود . من گفتم که گرچه او زنا و دزدی کرده باشد - او در جواب گفت گرچه او زنا و دزدی کرده باشد . گفتم گرچه او زنا و دزدی کرده باشد -

جواب داد گر چه او زنا و دزدی کرده باشد و باوجود ابودهر“
(مسلم بخاری) -

من یک روایت دیگر دریافتم که مثل یک سبد شیرینی به
یک طفل تسلی دهنده بود چنانچه اگر یک آدم خوب و یابد کند
میتواند توسط تکرار چند کلمه جنت را حاصل کند. و این قرار ذیل
است -

”از عباده بن ساست روایت میکند که پیغمبر خدا گفته
است . هر کسیکه شهادت میدهد هیچ خدای نیست بلکه است
تنها الله و آن هیچ شریک ندارد و محمد بنده و پیغمبر اوست و
عیسی بنده خدا است و پیغمبر او است و پسر خدمتگار او
مریم که کلمه روح در او دمیده شد - و جنت و دوزخ درست است
خدا او را به جنت خواهد برد باوجودیکه هر چه اعمال او باشد“
(مسلم بخاری) -

وقتی که من این روایات را خواندم سوالی به فکرم رسید آیا
این عدالت است که یک نفر تمام عمرش را در اعمال بد بمصرف
رسانیده و هیچ وقت به کار خوب نگشته است در وقت مرگ به
جنت برود در حالیکه شخص دیگر که تمام عمر خود را به ترس از
خدا گذرانده است و اعمال نیک را اجراء کرده در حین مرگ به
دوزخ انداخته شود -

ثانیاً اینکه در روایات نشان داده شده که رستگاری به
رحمت خدا متعلق میباشد به اندازئیکه پیغمبر اسلام خودش نیز

طلب کننده محتاج رحمت خدا میباشد . تا که خدا بر او رحم نکند پیغمبر خودش رستگاری را از طریق اعمال بدست آورده نمی تواند . یک روایت طور ذیل است -

”ابو حیریره نقل میکند که پیغمبر اسلام گفت - هیچ کس به اثر اعمال نیک به جنت داخل شده نمی تواند آنها گفتند حتی شما هم ای پیغمبر خدا - در جواب گفت حتی خود من هم تا خدا مرا برحمت و فضل خود نپوشاند - لهدا قوی باشید - صبح و شام نه بلکه هر لحظه بکوشید که نیکی کنید -“ (مشکات)

روایات ذیل را نیز مقایسه کنید . .

”جابر نقل میکند که پیغمبر اسلام گفت - هیچ اعمال نیک برایتان جنت را کماهی کرده نمی تواند و نه شما را از دوزخ نجات داده می تواند - حتی خودم را بدون فضل خداوند -“

از روایات بالا من به این نتیجه رسیدم که هیچ کس رستگاری را حاصل کرده نمی تواند تا که رحمت خدا بر او نباشد . این قدری مرا دلداری داد ولی در عین زمان - ”من به این فکر افتادم که اگر خدا رحیم است او در عین زمان عادل است - اگر خدا تنها به فضل خود بخشش کند او از مقتضیات عدالت و حقانیت خویش اجتناب میکند - چنان یک اجتناب از عدالت یک نقص را در خدای او آشکارا خواهد ساخت - حقیقتاً که چنان یک عمل برای عظمت خداوند شایسته نخواهد بود“ .

ثالثاً از روایات بمن معلوم گردید که پیغمبر اسلام هیچ کس را نجات داده نمی تواند حتی دخترش فاطمه را و یا اقاربش را. بدین لحاظ نظریه که پیغمبر شفات عقیدت مندهارا خواهد کرد و من انرا فکر میکردم که درست ثابت خواهد شد - غلط ثابت شد. یک روایت چنین بیان میدارد -

”ابو حیریره نقل میکند وقتیکه ایت اینکه اقارب نزدیک خود را بترسان بر پیغمبر اسلام نازل گردید پیغمبر خدا استاده شد و شروع به تبلیغ کرد ای مردم قریش و شا پسران عبدالمناف و توای عباس پسر عبدالمطلب و توفیه عمه من. من شمارا از روز رستاخیز نجات داده نمی توانم. احتیاط خود را کنید - ای دختر من فاطمه تو میتوانی که از ملکیت من اسفاده کنی لیکن من تو را از خدا نجات داده نمی توانم - احتیاط خود را بکن -“ (بخاری)

لهذا بعد از یک مطالعه طویل و دقیق روایات برایم دیگر هیچ چیز برای تحقیقات نماند. از ترس محض و نا امید کتابهای روایات را بسته کردم و به این ترتیب به خدا دعا کردم ” ای خدا خالق من ای خدای که راز های دل من را از من بهتر میدانی تو میدانی که از چقدر مدت طویل من دین راست را جستجو میکردم. تا جائیکه میتونستم به تحقیقات پر داختم - حالا دروازه دانائی خود را و رستگاری خود را برویم بگشا - اجازه بده که همراه مردم تو داخل شوم انها که تو از آنها خوش هستی لهذا وقتیکه من در عظمت پیشگاه تو داخل میشوم من بمقام بلند برسم و قناعت داشته باشم آمین -“

در حالت مایوسانه و خستگی دماغی من شروع به خواندن انجیل مقدس کردم. به این خیال که من نواقص ممکنه تفحصات خود را تصحیح نمایم. بمجردیکه کتاب مقدس انجیل را باز نمودم چشم من به کلمات ذیل افتاد -

”بیایید نزد من ای تمام زحمت کشان و گران باران و من شارا آرا می خواهم بخشید -“ (انجیل متی - ۱۱ : ۲۸)

گفته نمی توانم که چقدر من به خواندن این عبارت که در کتاب مقدس مطابق متی بود منور گردیدم من قصداً آنرا تفحص نکردم - بلکه از طرف دیگر بر خلاف این یک حادثه تصادفی نه بود. این جواب داده شدگی خدا نتیجه زحمت پر تکلیف تحقیقات بی آرایش من بود. برای گنهگار چون من در حقیقت علامیه فوق العاده یک خبر خوش بود - این آیت حیات دهنده بر من بسیار از حد زیاده تاثیر انداخت -

این بمن آرامی تسلی و خوشی بخشید و فوراً تمام اضطرات و شک و تردید مرا از قلم مرفوع ساخت - بسیجا ادعا میکند که برایتان راحت خواهم داد. او نشان میدهد که رستگاری چطور به او متعلق است او نه تنها محظ به یک راه که پیشتر و بعد تر که از آن او است اشاره میکند بلکه او میگوید ”من راه راستی و حیات هستم هیچ کس نزد پدر جز بوسیله من نیاید.“ ولی هنوز هم سوالی به فکرم رسید که آیا میتوان به این ادعای خارق العاده عیسی اعتماد داشت؟ من به این نتیجه رسیدم که یک نفر میتواند به آن اطمینان کند زیر در مرحله اول عیسی

توسط مسلمانان بی‌گناه با جلال در این دنیا و در دنیای دیگر بحیث
گلمه خدا و بحیث روح خدا قبول گردیده است. چنین اوصاف و
دیگر اوصاف استعمال شده تکامل عیسی را نشان میدهد -

دوم اینکه به نظر عیسویان او خدائی مکمل است و انسان
مکمل است - آزاد از همه جذبات حرص دنیای میباشد - لهذا
غیرممکن است عیسی که به نظر هر دو مسلمانان و عیسویان دارائی
چنان اوصاف عالی میباشد گناهی کند و یا چیزی را کند که
به شخصیتش لیاقت نداشته باشد - بعداً من به حیرت به فکر
کردن شروع کردم که چگونه عیسی رستگاری را بمن وعده میدهد.
برای اینکه عقل خود را اطمینان بدهم من شروع به تحقیقات
در کتاب مقدس انجیل کردم و به این آیت رسیدم -

”چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت
کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد -“ (متی ۲۰-۲۸)

بخواندن این آیت که من کشف کردم که چطور خدا رستگاری
را عطاء میکند - عیسی زندگی خود را برای گناهگاران داد این
یک طریق است که جهان به آن هیچ یک جوهر ندارد. یک تعداد
از مردم ادیان را بمیان آور دند ولی هیچ یک از آنها نگفت
که مرگشان برای عفو گناهان خدمت خواهد کرد - عیسی نه
تنها این ادعا را کرد بلکه آنرا انجام داد - در این وقت من بیک
حالت جذبه آمدم. تصویر عیسی و محبتش برای مردم بر قلب من
یک نقش دایمی گذاشت. لیکن وقتی که من مجذوب این وجد شده

بودم سوال دیگر بر - دماغم خطور کرد که برای قربانی و کفاره عیسی چه ضرورت بود ؟ آیا او نمی توانست که رستگاری را بدون دادن حیات خود بدهد - بعد از یک تدری تفکر زیاد من به این سوال نیز جواب یافتم - خدا رحیم و عادل است - اگر عیسی - رستگاری را بدون زندگی اش وعده میداد یقیناً که تقاضای رحمت او را اکمال میکرد - برای اینکه تقاضای عدالت را نیز قناعت دهد عیسی کفاره را تادیه کرد که خون قیمت بهائیش بود . به این ترتیب خدا محبتش را بما ظاهر ساخت -

”و محبت در همین است نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم بلکه اینکه ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما شود -“ (۱ یوحنا ۴ - ۱۰) . . .

خلاصه که تفحصات خود را من در کتاب عهد جدید ادامه دادم و انرا چند مراتب از شروع تا آخر خواندم - در دوران این مطالعه من صدها آیت خطوط بهم قسم را دریافتم که خارج از دایره شک و تردید ثابت ساخت که رستگاری که قلب و مرام اساسی ادیان است در عقیده که توسط خداوند عیسی مسیح باشد بدست می آید من در این قسمت یک عبارت را اقتباس میکنم -

” آآن آگاه هستیم که آنچه شریعت میگوید به اهل خطاب میکنند تا هر دهانی بسته شود و تمام زیر قضاص خدا آیند - از انجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده

نخواهد شد چونکه از شریعت دانستن گناه است - لیکن الحال بدون شریعت عدالت خدا ظاهر شده است چنانکه توراہ و انبیاء بران شهادت میدهند - یعنی عدالت خدا که بوسیلهٔ ایمان بعیسی مسیح است همه و کل آنانیکه ایمان آورند زیرا که هیچ تفاوتی نیست - زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر میباشند - و بغیض او مجاناً عادل شمرده میشوند بواسطت آن فدیه که در عیسی مسیح است - که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد بواسطهٔ ایمان بوسیلهٔ خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد بسبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا -“
(رومیان ۳ : ۱۹ - ۲۵)

تصدیم و اعتراف من

به همین ترتیب وقتی که من تحقیقات خود را طوریکه بیان نمودم انجام دادم من به این نتیجه رسیدم که من باید عیسوی شوم - تحت این شرایط بمن واضح شد که قابل انتخار خواهد بود که تمام موضوع را به جماعت تقدیم کنم که آنجا بر آن غور کنند و مرا از هر تهمت که در تعصب تحقیقات مخفی نموده ام آزاد سازند -

من به طور عادی به مجالس رفتم این وقت باز نوبت به منشی منصور مسیح رسیده بود که حرف بزند - پیش از آن که او شروع به سخن کند من مداخله کردم که در این موقع خود من به مخالفت اسلام حرف خواهم زد - پس از آن من بیانات خود را به اساس نتایج چندین ساله تحقیقات خود پیش بردم آمرین جماعت به کلمات من تعجب کردند اما به امید اینکه خودم بیانات خود را در آخر تردید خواهم کرد خود را تسلی میدادند - وقتی که من خطاب خود را خاتمه دادم و به کرسی خود نشستم - معاون رئیس بمن گفت - " ما امید داریم که رئیس خودش خطابه غیر مساعد خود را تردید نماید - " دوباره ایستاده شده گفتم - " بمن گوش کنید رفقای من چیزیکه من به شما تصریح کردم چیزی سطحی و ساخت و

یافت نیست. این موضوع یقینی و قطعی است و مبتنی بر تحقیقات چندین ساله است. برای اینکه بیشتر مشخص بسازم این را وقتی شروع کردم که منشی منصور مسیح بما درباره موضوع رستگاری خطابه داد. در آن وقت من به خدا وعده دادم که بعد از آن کتاب مقدس را مطالعه خواهم کرد. نه مثل سابق بلکه بحیثیت جوینده حقیقت تا که راه راستی و حقایق برایم ظاهر گردد. به همین منظور تعصب فلسفه ذو پهلو سخن گوی را یک طرف گذاشته من اوستا - ساتیارات پر آکاش - کتاب مقدس و قرآن را مقایسه کردم. من به این نتیجه رسیدم که رستگاری محظ در عیسی یافت میشود. این تمام چیزی است که میخواهم بگویم. اگر کدام عیب در تحقیقات من موجود است من از شما آقایون بنون خواهم شد که بمن روشن سازید. از طرف دیگر اگر شما میخواهید که من این استدلال را تردید کنم من به صراحت لهجه به شما میگویم که من این کار را کرده نمی توانم و نه امید یک جواب دیگران میرود -"

من مجلس را ترک کردم چرا که برایم عاقلانه نبود که در آنجا بیشتر از آن بمانم منشی منصور مسیح مرا فوراً تعقیب کرد. وقتیکه او بمن رسید او دستهایش را بدور گردنم انداخت و از چشمانش آب دیده خوشی جاری شد و به زبان لکنت دار گفت .. "شما باید حتماً به خانای من امشب بروید برایتان محفوظ نیست که شب در اطاق تان بسر برید" - من بجوابش گفتم که آمرین موسسه

من آقایون تعلیم یافته هستند و من از ایشان باید ترس نداشته باشم - البته من علاوه کردم اما دیگر اشخاص اند که باید یک نفر از آنها بترسد. من باید حتماً فردا در شفق داغ بخانه تان خواهم آمد - اگر من در آنجا در آنوقت نبودم شما لطفاً بجای من بیائید -

بعد از اخذ این ترتیبات ما از هم جدا شدیم - من به اطاق خود رفتم دروازه را از داخل قفلک کردم و برق را کل نمودم - من در حالیکه در تفکر غرق بودم نشستم - من هیچ گاه نمی توانم تصورات مخوف و جد و جهد روحی آنشب را فراموش سازم - آن شب شب تصمیم و شب امتحان بسیار سخت بود - چندین مراتب مفکوره اینکه اگر من عیسوی شوم من کشور و حقوق ارثی خانواده - و دوستان خود و بالاخره هر چیز را از دست خواهم داد مرا بخاطر اینکه عیسوی میشوم و در عالمی داخل میشوم که طرز رفتار و دیگر چیزها با اوضاع که من به آنها عادت کرده ام تفاوت دارد زجر میداد - در آن شب خواب کردن غیر ممکن بود -

بالاخره من بخود گفتم "سلطان فرض کن که تو طفل یک ساعت هستی و دنیا زود گذر است . وقتیکه خودت مردی گشورت و وارثت بدردت نخواهد خورد - حتی خانواده و دوستان به تو کدام کمکی کرده نمی توانند - تمام آن چیزها تنها به این جهان تعلق دارد - هیچ چیز را بجز عقیده ات با خود به گور برده نمی توانی - لهذا این هوشیاری نخواهد بود که زندگی ابدی و

سعادت روحی بخاطر آن زندگی فانی از دست داده شود" - پس از آن من به پیشگاه خدا خم شده به زانو در آمدم و دعا کردم که "ای قادر مطلق خدای ابدی و تحقیق کننده قلت من خود را به تو تسلیم میکنم. این هدیه را قبول فرما و مرا از تمام داسها شیطان و خطرهای روحی حفاظت کن از قلمب دنیا و خواہشات آنرا خارج ساز. مرا شجاعت و قدرت بده که من قادر شوم به یگانه پسر ت عیسی مسیح آشکارا در پیش روی همه مردم اعتراف کنم - بشنو و دعای مرا بخاطر عیسی مسیح قبول کن - آمین -"

بعد از آنکه من دعای خود را تکمیل کردم من قدری خواب الود شده پس از مدت کمی بخواب رفتم و تئیکه بیدار شدم من بطور عموم خرسندی و خوشی حس میکردم. هیچ سایه و اضطراب سابقه مرا آزار نمی داد -

شغف داغ بود که من زود تر شست و شو کرده و عازم خانه منشی منصور مسیح گردیدم. و تئیکه در آنجا رسیدم دریافتم که نامبرده بسیار وار خطاء معلوم میشد - زیرا که من آنجا نرفته بودم. او میدانست که در آن وقت روز به خوردن چای عادت داشتم و قبلاً برایم چای آماده ساخته بود - بعد از آنکه چای را نوشیدم ما در بالای موضوع برای مدت کوتاهی حرف زدیم و پس از آن به دعا کردن پر داخیم بعد از دعا ما به خانه کشیش لجرد رتمیم -

کشیش به اثر آمدن وقت ما به خانه ایشان متحیر به نظر

میر سید . منشی منصور مسیح پیش رفته که برایش بگوید تا من آمده ام که مرا تعمیر بدهد . در اول کشیش فکر کرد که ما واقعی حرف نمی زنیم لیکن وقتی که او شنید که شب گذشته چه واقعه شده بود فوراً برخاست و مرا در بغل کشید و گفت که من میدانستم اگر خودت کتاب مقدس را بطور دقیق بخوانی تو بطور یقینی عیسوی میشوی . از خدا شکر گذار هستم که تو نجات حاصل کرده ای . او بمن وعده داد که بعد از سه روز مرا تعمیر خواهد داد و مشوره داد که در وقفه این مدت احکام ده گانه عقیده پیغمبران و دعای خداوند را حفظ کنم . و علاوه آن نصیحت کرد که در بین مسلمین زندگی نکنم .

نظر به دعوت شان که باید در خانه ایشان و یا در خانه منشی منصور مسیح اقامت کنم من تصمیم گرفتم که قسمت دوم را قبول نمایم . وقتی که روز یکشنبه شد تمام کلیسا از مسلمانان پر بود . اما آقای لجرد که خطر را حس کرد تعمیر مرا به تعویق انداخت . بالاخره به فضل و رحمت خدا من تعمیر یافتم . من به تاریخ ۶ - اگست سال ۱۹۰۳ م در کلیسای سینت پال بمبی تعمیر یافتم . تعمیر من در حضور اشخاص ذیل صورت گرفت . لجرد صاحب که او مرا تعمیر داد . منشی منصور مسیح . و دو اقایون دیگر که اسای شان را حالا به خاطر ندارم . فوراً بعد از مراسم مرا به کانپور فرستادند زیرا که برایم خطرناک بود در بمبی بانم .

وقتی که من عیسوی شدم یک تغییر شگفت اور در زندگی

من صورت گرفت. بیانات من حرکات و تمام طرز العمل زندگی بعد از یک سال تغیر خورده بود و قتیکه من به بمبی برای مدت کوتاهی آدم رفقای مسلمان من تعجب کردند. آنها از حلمیت من به حیرت رفتند چرا که میدانستند چطور من به آسانی بر افروخته میشدم - پیش از آنکه من عیسوی شدم من میشناختم که گناه - گناه است. اما حالا گناه را بطور یکه یک قوه خطرناک و تباه کن است پی میبرم در آن وقت نمیدانستم -

گرچه هنوز من یک آدم ضعیف و یک مشت خاک هستم ولی و قتیکه من گناه کرده ام من هیچگاه خجالتی را که از آن میکشم و پیشانی که بملو هستم نمی توانم بیان کنم. فوراً من در حالیکه اب دیده در چشمام حلقه زده میباشد به روی افتیده پیشان شده و عفو میخواستیم. این وضعیت تنها وقتی بدست میاید که کفاره قربانی خداوند عیس مسیح شناخته شده باشد. گناه تنها به پیشانی از بین نمی رود - بائید بخون پاک نجات دهنده ما پاک شود برای عین همین منظور دنیا به انبار گناه تبدیل میشود و هر روزه به تباهی نزدیک و نزدیکتر شده می رود. گرچه شیطان به تمام قدرتی که دارد به مقابله من پرداخت اما من هیچ متضرر نشده ام زیرا من به مسیح عقیده دارم که او سر شیطان را قطع کرده است - به عقیدتمند آن و خدمتگاران مسیح ضرر رسانیده نمی تواند -

دعا میکنم که خدا خالق زمین و آسمان و تحقیق کننده

دل پا - دل های برادر های مسلمان مرا مثل دل من برگرداند -
و آنرا یینائی بدهد تا که روز رستاخیز را پیاد آوردن
احتیاجات عمیق روحی خود را دانسته و در بغل خداوند عیسی
مسیح بیایند -

- - - آمین - آمین - - -

من هستم ای برادران مسلمان

خواهان بهتری روحی شما

حاجی سلطان محمد

